

## The relationship between love and mystical guardianship in the words of Hazrat Ali (peace be upon her)

Reza Ellahimaneh<sup>1</sup>| Masoumeh Azizi Khadem<sup>2</sup>

1. Reza Ellahimaneh, Assistant professor at Qom University of Religions and Sects; Email:ellahi manesh@ac.ir  
2. Masoumeh Azizi Khadem, Doctor of Islamic Mysticism and Sufism, Secretary of Education of Alborz Province, District 1, Lecturer of Mallard Branch of Azad University; Email: khadem@gmail.com

### ARTICLE INFO

### ABSTRACT

#### ARTICLE INFO

#### ABSTRACT

#### Article History:

Received April 24, 2023

Revised June 13, 2023

Accepted March 14, 2024

#### Keywords:

Imam Ali,  
piety,  
slavery,  
Close to God  
love

Wilayat is also the root of God's name "Wali" which means closeness, love and guardianship.

Imam Ali, in the realm of attaining piety, nearness, love, eagerness, and divine guardianship, has emphasized worship through love with his companions and based on the nature of Based on human nature, love leads the heart of man to overflow with love for God. Love ignites in the heart of the seeker a fervor and eagerness for the Beloved, propelling them towards the pinnacle of love. The effect of this intense love and affection is the surrender of affairs to God's guardianship and 'annihilation' of the self. God, in gratitude, bestows the extent of nearness, love, and annihilation, granting a special guardianship and permission to partake in creation. This 'special guardianship' and 'most special guardianship' entail the complete attention of the seeker to the Divine Essence, focusing on worship through love as a means to reach this annihilation.

This is a descriptive-analytical article based on the words of that generous Imam in the position of explaining the above-mentioned facts.

Imam Ali, in the realm of attaining piety, nearness, love, eagerness, and divine guardianship, has emphasized worship through love with his companions.

## رابطه محبت و ولایت عرفانی در سخنان حضرت علی علیه السلام

رضا الهی منش | معصومه عزیزی خادم<sup>۱</sup>

۱. رضا الهی منش، استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب قم، قم، ایران؛ [ellahi.manesh@ac.ir](mailto:ellahi.manesh@ac.ir)  
۲. معصومه عزیزی خادم، دکتری عرفان و تصوف اسلامی، قم، ایران؛ [khadem@gmail.com](mailto:khadem@gmail.com)  
اطلاعات مقاله  
چکیده

ولایت هم ریشه اسم «ولی» خداوند به معنی قرب، محبت و سرپرستی است. سالک با «تقوا» و بندگی به خداوند «تقرب» یافته، به قدر سعه وجودی خویش به کمال بی حد خداوندی «معرفت» می‌یابد و بر اساس فطرت حب به کمال در نهاد آدمی، دلش از «محبت» خداوند لبریز می‌گردد محبت به دنبال خود «شوق» و اشتیاق به محبوب را در دل سالک فوران می‌سازد تا به سر حد عشق رسد. اثر این عشق و محبت شدید، واگذاری «سرپرستی» امور به خداوند و «فنا» از خویشستن خویش است و خداوند شکور به میزان قرب، محبت و فنا به «ولایت خاصه» خداوندی و اجازه تصرف در تکوین اعطاء می‌کند و «ولایت خاصه» و «ولایت خاص الخاص» توجه تام سالک به حضرت حق و تقوای از ذات الهی و به عبارتی، عبادت حبی از راه‌های رسیدن به این فناست. حضرت علی علیه السلام در زمینه راه دستیابی به تقوا، قرب، محبت، اشتیاق و ولایت الهی با اصحاب سر خود سخن گفته و بر عبادت حبی تأکید نموده‌اند. این مقاله به‌گونه توضیحی - تحلیلی مبتنی بر مآثورات آن امام همام در مقام تبیین حقایق فوق‌الذکر است.

نوع مقاله:

پژوهشی

تاریخ های مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۳/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۳

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۱/۲۵

کلیدواژه:

حضرت علی علیه السلام،

تقوا،

عبودیت،

قرب به خدا،

محبت،

ولایت خاصه

حضرت علی علیه السلام در بسیاری و شاید بیشتر سخنان دُرر بار خودش به تقوا و پروا پیشگی از خداوند سفارش فرموده که این تقوا شأن‌های مختلف زندگی و وجود انسان را در برمی‌گیرد. حضرت گاهی به تقوا در نوافل، فرائض، طاعت و گاهی نیز به تقوا در باره آفریدگان، سرزمین، شهر و... توصیه می‌کند؛ اهمیت این پروا پیشگی را در همه احوال و زمان‌ها سفارش می‌کند؛ زیرا هم بازدارنده و هم نگه‌دارنده است. با توجه به برخی سخنان حضرت، تقوا مراتب درونی و برونی متفاوتی دارد. اگر تقوا در درون انسان شکوفا شود آثارش در برون ظاهر می‌شود تا آنجا که درون و برون از تعلق به کثرت پالایش شده و به وحدت می‌رسد؛ از طرفی، «عبودیت» در پیشگاه خداوند زمینه‌ساز حصول تقوی و قرارگرفتن تحت حمایت امن الهی است (بقره ۲۱)؛ از طرف دیگر، تقوا انسان را به هدف آفرینش نزدیک کرده و زمینه بندگی و عبودیت بالاتر را برایش آماده می‌کند که به میزان شدت تقوا، بندگی بیشتر و در نتیجه قرب به حق تعالی را نیز افزون‌تر و به میزان ضعف آن بعد و دوری ایجاد می‌شود.

«بندگی» خدا به حصول «تقوا» و سپس «قرب» می‌انجامد؛ «قرب» به خداوند «محبت»ش را در پی دارد؛ چون قرب به حق سبب آگاهی به کمال است و در انسان مفطور به حب کمال است و کمالات حق را حدّ و انتهای نیست؛ به وزان قرب عبد به معبود، محبت به محبوب شدت یافته و آثار آن در وجود عبد ظهور می‌یابد؛ محب به وزان شدت محبتش به خداوند سر می‌سپارد و «ولایت» و سرپرستی امور خویش را به ولیّ حقیقی وا می‌گذارد و با لطف خدای «شکور» عبد محبّ حق نیز به حقیقت «ولایت» متحقق شده به آثار قرب نوافل و فرائض نائل می‌شود و به اذن الهی در کائنات اِعمال ولایت و «تصرف تکوینی» نموده (آثار قرب نوافل) و از آن بالاتر، وجودش در خدمت اهداف پروردگار در آفرینش قرار می‌گیرد (آثار قرب فرائض).

پس عصاره سخن در این نوشتار بدین گونه است که: عبودیت  $\mathcal{B}$  تقوا  $\mathcal{B}$  قرب به خدا  $\mathcal{B}$  محبت به خداوند  $\mathcal{B}$  واگذاری و سرپرستی امور به خدا  $\mathcal{B}$  تحقق عبد به مقام "ولایت" و قدرت تکوینی و تصرف تکوینی به اذن الهی.

منبع اصلی برای سخنان حضرت علی علیه السلام مسند الامام علی علیه السلام و نهج البلاغه بوده که برای شرح سخنان آن حضرت از متون عارفان نیز استفاده شده است؛ همچنین متن عربی مآثورات در پی نوشت افزوده شده است.

## الف) اهمیت تقوا در سلوک انسان

تقوا از واژه‌هایی است که در زبان فارسی به مراتب بیش از معادل‌های فارسی آن از قبیل: ترس، پارسایی، پرهیزگاری و پروا پیشگی بکار می‌رود.

خداوند در قرآن و از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم و به‌ویژه، امام علی علیه السلام بیش از همه به تقوا توصیه می‌کند؛ توصیه‌ای که سفارش خداوند متعال است و همه زمان‌ها و آدمیان را شامل می‌شود و تغییری در اصل آن راه نمی‌یابد {۱}؛ تقوی منتهای رضایت خداوند و خواسته او از خلقش است {۲}؛

آن حضرت همچنین تقوا را حق خداوند بر بندگان فرموده است و در مقابل سبب حق آنان بر خداوند متعال می‌شود که بندگان با آن از خداوند طلب استعانت جویند و نیز با آن پروردگار را یاری دهند {۳}؛ البته، در بارگاه قدس خداوند کاستی یا نیازی نیست که موجب حق بندگان بر او گردد بلکه منظور آن است که «خداوند بر خود لازم کرده که اگر کسی تقوا پیشه کرد یا عملی را از روی تقوا به جا آورد چه مقدار پاداش را به او بدهد و چه اندازه حق را برای او قایل شود. بازگشت چنین حکومتی به این است که اسمی از اسمای حسنی الهی بر اسم دیگر حکومت کند» (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ۱: ۴۱۶).

تقوا باعث می‌شود که خداوند حقی بر خودش برای شما قائل شود. تقوا باعث می‌شود که انسان‌ها بتوانند انگیزه‌ای برای تکیه بر خداوند پیدا نمایند، تقوا مرکب سیر الی الله است که باعث می‌شود اسماء جمالی خداوند بر اسماء جلالی اش سبقت گیرد و بنده مشمول عنایت خداوندی قرار گیرد.

حضرت به تقوا سفارش فرموده زیرا موجب نهایت خرسندی خداوند، مطابق هدف آفرینش و حق خداوند بر خلق و... است؛ بنابراین یک روی تقوا به رابطه حق و خلق منتهی شده و از اهمیت بسزایی در سلوک انسان برخوردار است.

## الف (۱) رابطه تقوا و مراقبه

انسانی که سیر نزولی وجود را پیموده و در عالم ناسوت پذیرای جسم خاکی ظلمانی شده، در سیر گزینشی خود به سوی معبود در راه بیمناک اما زگی نفس و سراسر خار تسویل‌گری آن گام نهاده، پس باید قدرتی باشد تا بتواند او را در لغزش‌گاه‌ها و پرتگاه‌ها محافظت کند. این قدرت نگه‌دارنده همان تقواست که هنگام تحریک نیروهای متفاوت ظاهری و باطنی او را نگه‌داری می‌کند. این قدرت باید هر لحظه و هر آن با «مراقبه» تجدید قوا شود تا توان ترقی سالک به مراتب فرازین فراهم گردد:

«اتَّقِ اللَّهَ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَمَسَاءٍ» (عطاردی، ۱۳۸۶، ۱۵: ۶۰).

تقوا در دنیا و زندگی گیتیایی انسان، سپر، بازدارنده و نگه‌دارنده است و در بقای پس از صعقه و فناى نفسانی در آخرت، راهی به سوی بهشت است {۴}؛ برای دستیابی به این فضایل مراقبت و رعایت جانب خداوند شرط اساسی است.

برای سیر الی الله، نفس باید تربیت شود و تقوا و مراقبه زمینه‌ساز این پرورش است. در مراحل آغازین این تربیت، ورودی‌های نفس (حواس پنجگانه) باید با قدرت تقوا کنترل شود. حضرت علی علیه السلام به ریاضت و تمرین دادن نفس {۵}؛ رها کردن و آزاد کردن مهار انسان از تصرف شیطان {۶}؛ و دشمنی که در صدر و سینه مخفیانه نفوذ می‌کند، با تقوا و به پروا از خداوند سفارش نموده است {۷}؛ خداوند با بیم و انذار بندگان فرصت هر گونه عذری را از آنها گرفته است. سپر تقوا و مراقبت، انسان را در برابر شیطان و دشمن مخفی در صدر یکی از ساحت‌های ظاهری قلب، محافظت می‌کند:

«الذی یوسوس فی الصدور الناس» (ناس: ۵).

آن حضرت سفارش می‌فرمایند که نفس را در بندگی و اطاعت خداوند بفریب و با آن مدارا کن و به هنگام گذشت و شادمانی آن را دریاب، مگر در فریضه که بر تو واجب است. این تقوا نسبت به امور ظاهری و بیرونی است تا نفس تربیت و رام شود {۸}؛ برای سیر الی الله باید با تقوا و ریاضت، نفس اماره را رام نمود و برای رام ساختن باید از در حيله وارد شد.

این ارتباط وثیق مراقبه و تقوا، شامل رابطه در همه‌ی حالات آدمی است، بایسته است

انسان در نشست و برخاست، سرّ و علانیه و همه شئون زیستی و نیز صیوروت خود به سوی آن مبدأ یگانه را رعایت نماید{۹}؛ یعنی در همه حال باید مراقب دگرگونی‌های نفس بوده و بر آن نظارت داشت.

## الف ۲) نقش تقوا در رعایت حقوق طبیعت و حیوانات

حضرت علی علیه السلام انسان را در برابر همه آیات و مظاهر اسماء الهی مسئول می‌خواند. از جمله این مظاهر: بندگان، سرزمین‌ها، زمین و مکان‌ها و حیوانات گوناگون است{۱۰}؛ شاید بتوان این فقره یعنی مسئول بودن برای آفریدگان خداوند را به مرتبه‌ای از تقوای ظاهری و آثار ناسوتی آن نسبت داد. ابن عطا می‌گوید «تقوی را ظاهر و باطن است. ظاهر وی نگاهداشتن حدها است و باطن وی نیت و اخلاص» (قشیری، ۱۳۸۷، ۲۲۰). می‌توان گفت: منظور از «حدها» همان آفریده‌های خداوندی است که هر کدام حد و حریم الهی‌اند که رعایت آنها بر همگان لازم است.

## الف ۳) رابطه تقوا و محبت

تقوای برون و بیش از آن تقوای درون، دل را از اغیار به تدریج تخلیه می‌کند. «محبت» و عشق به محبوب و جلوه‌های او، محب را یاری رسانده تا با اکسیر حب در برابر اغیار، لایه‌های مسین قلب را که در گذر از عوالم وجود (قوس نزول) و آلودن به دنیا و ما فیها انباشته شده، به طلا تبدیل کند و زمینه را برای قرب به حضرت حق آماده سازد. قلب و دل و باطن آدمی کانون محبت است؛ پس با ابزار تقوی این کانون بیشتر پالایش یافته، در نتیجه دل آدمی بیشتر در معرض تجلیات اسمایی قرار می‌گیرد. در اهمیت تقوای درونی که رابطه وثیقی با قلب و دل آدمی دارد آن حضرت می‌فرماید:

«اَسْتَشْعِرُوا التَّقْوَى شِعَاراً بَاطِئاً» (عطاردی، ۱۳۸۶، ۱۵: ۴۵۴).

## الف ۴) مراتب تقوی

اگرچه برای تقوا مراتبی است اما امام علی علیه السلام تقوای قلبی که از آن اولی‌الالباب است، تأکید نموده است و تقوای آن را فراتر از تقوای عقلی قلمداد نمود.

تفاوت تقوای عقلی با تقوای قلبی (لبّ): با توجه به آنکه «لُبّ» عبارت از عقل خالص

شده از هر گونه دخالت وهم و خیال است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۲: ۳۹۷)؛ پس صاحبان «لبّ» به تقوایی فراتر از مرتبه عقل نائل شده‌اند. از این تقوا می‌توان به تقوای قلبی نیز تعبیر نمود که آن امام همام بدان سفارش نمودند. نشانه‌های تقوای قلبی عبارتند از: قلب پیوسته به تفکر می‌نشیند، بدن برای عبادت اقدام می‌کند، شب زنده‌داری، روزه روزها، لگدمال کردن شهوت با زهدورزی، پادشاهی بر زبان با ذکر؛ این تقوای خردمندی است که دل و جان، اندیشنده در پروای خداوند است {۱}؛

## ب) قرب

قرب در لغت به معنای نزدیکی است که به قرب مکانی، زمانی، خویشاوندی، مکانی معنوی، شهودی، ایجاد و... تقسیم می‌شود و در اصطلاح به معنای نزدیک شدن بنده به خداست. این نزدیکی عبد به ربّ به واسطه ذکر اسم‌های الهی، قلب سلیم، عمل صالح، محبت، تبعیت، ولایت و... است. البته این قرب دوطرفه است زیرا خداوند نیز با بندگانش قرب دارد. این قرب از نوع نعمت، الطاف، نیکی، احسان، منت، فیض و مواهب است (ابن اثیر، ۱۳۶۷، ۴: ذیل قرب: ۲۱۴).

برخی از اهل تصوف «قرب» را از منازل یا مقام‌های سلوک می‌شمارند که کسی است و از آن به معنای فرمانبرداری از دستورهای شرع تعبیر می‌کنند (گوهرین، ۱۳۸۲، ۷: ذیل: طاعت). قرب دارای درجات متفاوت است و به میزان توجه دل، و پروای (تقوا) او، قرب نیز شدت و ضعف می‌یابد.

### ب ۱) قرب ایجاد و شهودی

الف) قرب ایجاد: قرب ایجاد یا وریدی، قرب خداوند به بنده است و اثر «وهبی» رحمت رحمانی است. در شرح گلشن راز قرب را به ایجاد و شهودی تقسیم کرده که منظور از قرب ایجاد تجلی خداوند در صورت همه موجودات است که به اقتضای رحمت رحمانی اوست و هستی موجودات به این قرب وریدی و معیت قیومیه است.

ب) قرب شهودی: که قرب بنده به خداست و «کسبی» و اثر رحمت رحیمی و حاصل انجام تکالیف و بندگی است. این قرب مستلزم عبادات اختیاری و سیر و سلوک و رحمت

خاص رحیمی است، و نهایت این مرتبه آن است که مدرک در مدرک مستغرق و فانی گردد و ادراک نماند، و این قرب است که موجب معرفت تحقیقی یقینی است که غرض ایجاد است (لاهیجی، ۱۳۸۷، ۳۵۰).

## ب ۱-۱) قرب خداوند با آفریدگان: ایجاد و وریدی

قرب خداوند به بنده به مفاد آیه «نحن اقرب الیه من حبل الورد» (ق: ۱۶): کسی نیست و از سعه رحمت و دهش اوست؛ ولی قرب به عنوان یکی از منازل سیر الی الله، کسی است. بیان امام علی علیه السلام در قرب وریدی حق به مخلوق چنین است: خداوند با معیت وریدی و قرب رحمانی از رگ گردن به انسان نزدیکتر است و بر هر آنچه از آفرینش اراده کند، محیط و چیره است {۱۲}؛

حضرت علی علیه السلام ضمن اشاره به ولایت تکوینی خویش، به باطن هر چیزی و به معیت قیومیه و احاطه خداوند بر انسان تأکید فرموده که خداوند با این درجه از قرب، نزدیکتر از انسان به خودش است، قلب انسان محضر خداوند است {۱۳}؛ می توان این بیان حضرت را تفسیری از آیه: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» (انفال: ۲۴) قلمداد نمود.

پس بر اساس این قرب وریدی هرگز هیچ چیزی را نمی توان از خداوند محجوب و پنهان داشت، آن حضرت به حبه عُرنی می فرماید:

«يَا حَبَّةُ إِنَّ اللَّهَ أَقْرَبُ إِلَيَّ وَ إِلَيْكَ "مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ" يَا حَبَّةُ إِنَّهُ لَنْ يَحْجُبَنِي وَ لَا إِيَّاكَ عَنِ اللَّهِ شَيْءٌ» (عطاردی، ۱۳۸۶، ۱۱: ۳۱)؛ انسان و همه هستی خلق درون تهی اند و آفریننده صمد و مصمت و لبریز و... است، از این رو خداوند بین انسان و قلبش فاصله می شود.

«چون انسان همانند سایر موجودات امکانی، اجوف و میان تهی است، نه صمد و مُصْمَت و درون پر، احاطه هستی حق تعالی، بین انسان و خود انسان فاصله می شود و چون علم و نیز قدرت خداوند عین ذات اوست اگر علم یا قدرت خدا بین انسان و قلب او که اصل هویت او را تشکیل می دهد حائل باشد، هستی خداوند سبحان نیز بین آن حائل خواهد بود. بهترین راه برای اثبات قرب مطلق خداوند به ذات، صفت، فعل و اثر هر چیزی همانا حقیقت نامحدود بودن آن هستی محض است. اگر چنین موجودی، به هر موجودی

اقرب از هر موجود دیگر، حتی از خود آن موجود نباشد مستلزم تنهایی موجود نامتناهی خواهد بود» (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ۹: ۴۰۳).

### ب ۱-۲) قرب بنده به خداوند = قرب شهودی

قرب آفریدگان به خداوند با خلع لباس انانیت ممکن می‌شود (مقام تخلیه)، زیرا تا از دشمنان برون و درون، دنیا و ما فیها، نفس و دشمن دیرین (شیطان) نرهی تو را در این منزل بار نمی‌دهند. راه این منزل بسیار دشوار و سخت است اما بسته نیست؛ زیرا با «اِنِّی قَرِیب» (بقره، ۱۸۶)؛ تو را به خودش می‌خواند؛ تا از خود فانی نشوی و به زیور خُلق او خود را نیارایی (مقام تخلیه)، محرم منزل قرب نمی‌گرددی و به آن مزین نمی‌شوی (تجلیه).

### ب ۲) عوامل و آثار قرب

حضرت علی علیه السلام به فراهم‌سازی فراوان عوامل سیر که قرب به سوی خداوند و مقام کرامتش را در پی دارد، فرمان می‌دهد؛ برای سیر به سوی خداوند، به انجام دادن فرائض، به‌گونه خالص و کامل، دستور داده است {۱۴}؛ انجام دادن «فرائض» و واجبات با اخلاص کامل به فناء ذاتی می‌انجامد و انجام مستحبات و «نوافل» به فناء افعالی و صفاتی منجر می‌شود که موجب ظهور اسماء فعلی خداوند در بنده می‌گردد؛ بنده از طریق به دست گرفتن این اسماء در هستی تصرف می‌کند {۱۵}؛

آن حضرت فرموده است: حرکت به سوی خداوند با «تخلیه» و دل‌کندن از دارایی‌ها و فرزندان آغاز شده و موجب بالا رفتن درجه نزد او یا بخشایش ناشایستگی‌هاست {۱۶}؛  
خواجه عبدالله نیز می‌گوید:

«مشاهده قرب با محو شدن رسوم است که هر اندازه رسمها بیشتر محو شود،  
قرب بیشتری حاصل می‌شود» (انصاری، ۱۳۸۷، ۳۰۴).

راستی و درستی کردار و گفتار، قرب خداوند را بهره انسان می‌کند و شوق برای لقارای برمی‌انگیزد که سعادت و گمشده انسان است. آن امام همام در مناجاتش می‌فرماید:  
خداوند! بر هر عمل یا قولی که مرا به رضوان تو نزدیک گرداند و از خشم و ناخشنودیت دور گرداند، شکیبایی می‌ورزم و شوق برای لقاییت را روزیم فرما {۱۷}؛

شوق برای لقای محبوب از انواع رزق معنوی است که پس از منزل قرب ظهور می‌یابد و از آثار قرب محسوب می‌شود: «وَ ارْزُقْنِي شَوْقًا إِلَىٰ لِقَائِكَ» (عطاردی، ۱۳۸۶، ۱۶: ۴۹۶)؛ بر این اساس باید از خداوند برای انجام مقربیات کمک خواست نه تنها، بلکه در جهت برانگیخته شدن شوق و دیدار خداوند در وجود خود باید از همان یگانه و دهنده بی‌منت، خواهش نمود.

### ب ۳) وسائط قرب به خدا

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام از ۱) جود و کرم خداوندی، ۲) دهش وجودی حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ۳) فرشتگان مقرب، ۴) پیامبران مرسل و از همه بالاتر، ۵) ذات خداوند، به عنوان وسائط در تقرب نام می‌برد {۱۸}؛ آن حضرت نیز {۶} از «ذکر» به عنوان واسطه قرب الهی اشاره می‌نماید {۱۹}؛ طبق این فرمایش، ذکر خداوند دلها را از آلودگی به غیر زدوده و روشنی می‌دهد اما ذکر هنوز واسطه است و سالک در مرتبه فنای افعالی یا در اثر فنای صفاتی است، زیرا ذاکر هنوز خود را می‌بیند؛ ازینرو حضرت به فنای ذاتی اشاره فرموده از خداوند برای رسیدن به این هدف، وساطت ذاتش را می‌طلبد.

اما در نقش ذکر و یاد الهی می‌توان گفت که پس از ناشنوایی و نابینایی خداوند ذکر را روشنائی دلها قرار داده است {۲۰}؛

۷) هم‌چنین جهاد با دشمن درون و برون (جهاد اکبر و اصغر)، از وسایط قرب به خداوند است. چنانکه، به «وسیله» ای نزد خداوند، دست می‌یابد {۲۱}؛ این «وسیله» به نظر همان مقام شفاعت قلبیه نبی اعظم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آطاهرین اوست، زیرا در تشهد بعد از صلوات این ذکر وارد شده است: «و تقبل شفاعته... و قرب وسیلته».

۸) نیز، توسل به صفت ربوبیت خداوند از اسباب قرب به اوست: «يَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ» (همان، ۱۳۸۶، ۱۶: ۴۶۹)؛

### ج) محبت

محبت از «حَبِّ» مشتق شده که به معانی دانه گندم، دوست داشتن و... است (ابن منظور، ۱: ذیل حَبِّ و حُبِّ: ۲۹۱-۲۹۳). محبت گرایش و جذب به سوی محبوب است که

هم درونی و هم برونی است؛ حواس بیرونی به سوی آنچه موافق طبعشان است، حرکت می‌کنند و دل نیز به سمت آنچه از طریق این حواس در آن نگاشته شده، مجذوب می‌گردد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ» (نهج‌البلاغه، حکمت ۴۰۹)؛ بنابراین برای حرکت بسوی محبوب باید ورودی‌های حواس را بر اساس آنچه او دوست دارد، گشود یا بست. عین القضاة می‌گوید:

«علامت محبت آن است که «ذکر محبوب بسیار کند که من أحب شیئاً أكثر ذکره... علامت محبت خدا آن باشد که محبوبات دیگر را دربازد و همه محبتها را ترک کند و محبت خدا را اختیار کند، اگر نکند هنوز محبت خدا غالب نباشد» (همدانی، ۱۳۸۹، ۱۳۸). محبت، به معنای عام کلمه مراتبی دارد:

«محبت، که از شئون عقل عملی است، مراحل اولیه‌ای دارد که همان جذب و دفع است. این جذب و دفع، در جمادات نیز وجود دارد و غضب و شهوتی که در انسان بروز می‌کند، مراحل بالاتر این جذب و دفع است؛ چنان‌که مراحل تلطیف شده آن، «توئی» و «تبری» نامیده می‌شود» (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ۲: ۳۳۳). البته، جذب و دفع در نباتات و شهوت و غضب در حیوانات، ما بین در حد جماد و انسان است.

### ج ۱) انواع محبت

محبت از نیازهای اساسی آدمیان است. انسان از جهت وجهه خلقی به تعبیری کامل نیست و نقص دارد و نقص وجودی او، از فقر ذاتی‌اش سرچشمه می‌گیرد؛ از این‌رو انسان می‌کوشد تا این نیاز درونی خود را تا حدودی مرتفع سازد. آدمی اگر به نعمت‌ها و به هم‌نوعان خود به عبارتی ماسوی الله دل ببندد به نیاز عاطفی خود که از نیازهای کمبود در سلسله مراتب نیاز در نظریه مازلو<sup>۱</sup>، پاسخ داده است ولی این پاسخ هرگز اقناع‌کننده همه آن هم حقیقی باطنی‌اش نخواهد بود. شاهد این سخن آن است که اگر همه دنیا و مافیها را به انسان دهند همچنان عطش طلب و خواهش دارد و سیراب نمی‌شود؛ این صفت با اغماض از حرص و ولع و... دال بر برآورده نشدن نیاز حقیقی طلب محبت در وجود آدمی

۱. ر.ک: سیف، علی اکبر، روانشناسی پرورشی نوین، تهران، نشر دوران، ۱۳۹۷ش، ص ۲۴۳.

است. مبدأ محبت حقیقی خداوند متعال است که خلق جز با وصل به خالق، نیاز ذاتی اش برآورده نمی‌شود و خداوند به نحو اتم و اکمل به جمیع مخلوقاتش حبّ دارد و محبتش هم رحمانی و هم رحیمی است. نسبت به انسان حتی در جلال اش جمال نهفته است.

### ج ۱-۱) محبت خدا به بنده: الف) وهبی ب) کسبی

محبت خداوند وهبی و عام به همه موجودات و کسبی ویژه انسان است؛ محبت خداوند به بنده با نازل کردن نعمت به اوست (راغب اصفهانی، مفردات، ذیل: حب). خواجه نصیرالدین طوسی محبت را به فطری و کسبی تقسیم کرده که فطری در همه آفریدگان موجود است اما کسبی ویژه انسان است (طوسی، ۱۳۰۶، ۴۹).

امام علی علیه السلام در کنار آفرینش نیکوی الهی، مهربانی و محبت خداوند به بنده اش را سبب سپاسگزاری بنده از خدا، معرفی می‌نماید {۲۲}؛ هر موجودی دارای دو جنبه است که جنبه ربط و وابستگی به خداوند را جنبه یلی الربی و صنع نیز می‌خوانند (رحیمیان، ۱۳۸۰، ۱۶۴). شاید بتوان «حسن صنع» را به جنبه یلی الربی، معیت قیومیه و رحمت رحمانیه خداوند نسبت داد.

میر سید علی همدانی در مشارب الاذواق در شرح قصیده میمیه ابوحفص عمر بن فارض مصری، محبت را اینچنین شرح می‌دهد:

«ای عزیز بدانک نزد این طایفه حقیقت محبت عبارت است از میل جمیل حقیقی بجمال مطلق جمعاً و تفصیلاً زیرا چه انجذاب هر فصلی باصل خود و هر انسی با جنس خود تواند بود» (ریاض، ۱۴۰۵، ۳۸۷).

در اهمیت طریق محبت نجم الدین کبری به طریق ارباب معاملات، طریق ارباب مجاهدات و طریق محبت اشاره می‌کند و اقرب الطرق را محبت خوانده و آن را بر مرگ ارادی مبتنی می‌داند (کبری، ۱۳۸۴، ۵۲).

قرب تکوینی خدا به موجودات ... به گونه ترتیبی در پی دارد: معرفت بنده به خدا، قرار گرفتن وظیفه بندگی بر عهده فرد، قرب بنده به خدا در صورت انجام تکالیف، محبت بنده به خدا، شوق بنده به خدا و ...

حضرت علی علیه السلام به معرفت فطری و قلبی به خداوند در قلب اشاره می‌کند که اساس

محبت است {۲۳}؛ محبت بنده به خد مَترتّب بر معرفت به خداست و «هر گرایش مبتنی بر بیش است، چه آنکه هر خواستی متعلق دارد و اراده بدون متعلق یا بدون علم به مراد نامعقول می‌نماید. پس محبت، بی سابقه معرفت صورت نبندد» (رحیمیان، ۱۳۸۰، ۱۲۴).

### ج ۱-۲) محبت بنده به خدا و راه حصول آن

در میان انواع محبت بنده به غیر، محبت او به خدا تنها محبت حقیقی است؛ البته، محبت به دیگران نیز بارقه‌ای از تجلّی حب به خداوند است که اگر به سرچشمه محبت برسند حقیقی و باقی می‌شود. این محبت اگر فزونی یابد از آن به «عشق» تعبیر می‌گردد که طرفینی است. «عشق صغیر عشق ماست با خدای تعالی، و عشق کبیر عشق خداست با بندگان خود» (همدانی، ۱۳۸۹، ۱۰۲).

در اینکه سبب محبت و عشق بنده به خدا چیست؛ برخی، عشق را به پنج نوع تقسیم کرده که نوع عقلی آن را ویژه اهل معرفت می‌دانند که این عشق از عالم مکاشفات ملکوت سرچشمه می‌گیرد (آشتیانی، ۱۳۷۸، ۳: ۸۹۸).

نیز، میر سید علی همدانی در رساله ذکریه می‌گوید: تریاق محبت از داروخانه حضرت صمدیت ظاهر شود و محبت حقیقی از معرفت کامل تولد کند و ابواب ریاض کمال معرفت نگشاید مگر بفکر صافی و صفای فکر نیاید مگر دل پاک از شوغل دنیاوی (ریاض، ۱۳۶۴، ۵۳).

حضرت علی علیه السلام از خداوند حب به خدا، حب کسانی که خدا آنها را دوست دارد و حب آنچه که دوست داشتنش، را به حب خداوند نزدیک می‌گرداند، را درخواست کرده است {۲۴}؛ اولیاء الهی از آنجا که اراده، علم و وجود خود را در اراده، علم و وجود حق فانی می‌بینند، خداوند محبت به آنان را محبت به خود قلمداد نموده: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ» (آل عمران: ۳۱).

سبب محبت بنده به خدا: آن امام همام در دعای کمیل «فضل»، «جود» و «مجد» الهی را سبب حصول این محبت برمی‌شمرد {۲۵}؛ و نیز باید از خدا خواست که دل ما را اسیر عشق خود نماید: «وَ اجْعَلْ قَلْبِي بِحُبِّكَ مُتِمِّمًا» (همان)؛ قلب «متیم» قلب و دلی است که بر عقل چیره شده است. «التَّمِيمُ: أَنْ يَسْتَعْبِدَ الْهَوَى (یعنی عاشق اسیر هوای معشوق شود) ... و

منه تَيْمُّ ا «(ابن منظور، بیتا، ۱۲: ۷۵).

برخی از آثار محبت به خدا: آن حضرت محبت به خدا را که لطفی از جانب خداست، مقدمه ترک گناه معرفی می‌نماید {۲۶}؛

خواجه طوسی، محبت را دارای شدت و ضعف بیان می‌کند که مرتبه آغازین آن اراده عبد برای حرکت و سلوک است که اگر اراده نباشد، محبت ظهور نمی‌یابد و می‌گوید: «مادام که از مغایرت طالب و مطلوب اثری باقی باشد محبت ثابت بود، و عشق محبت مفرط باشد و باشد که طالب و مطلوب متحد باشند و به اعتبار متغایر» (طوسی، ۱۳۰۶، ۴۸). تفاوت محبت و عشق در بودن دوئیت در محبت است اما در عشق یک‌رنگی و وحدت است.

## ج ۲) رابطه محبت و غیرت

محبت و غیرت با هم در ارتباطی تنگاتنگ‌اند، یعنی غیرت از لوازم محبتی است که محبوب نسبت به محب دارد. یکی از آثار غیوریت محبوب آن است که تاب غیر را در حریم محب ندارد. حضرت علی ع می‌فرماید:

«ای نوف! هیچ کس مقام و منزلتش بزرگتر و والاتر از کسی نیست که از ترس عظمت خدا بگریزد، دوستی و دشمنیش در راه خشنودی خداوند باشد. ای نوف! هر کس در راه خرسندی خدا دوست بدارد، هیچ کس را بر محبت او مقدم نخواهد داشت، و هر کس در راه خشنودی خدا دشمن بدارد، خیری به دشمنان خویش نمی‌رساند» {۲۷}؛

این غیرت رابطه‌ای طرفینی است. هم محبوب به محب غیرت می‌ورزد و نیز محب به محبوب؛ اگر محب به غیر توجه کند محبوب او را گرفتار بلای کند و اگر محب به محبوب غیرت ورزد حب و بغضش راستین می‌شود و لله؛ هر چه محبت به خداوند بیشتر حب و بغض فی الله شدیدتر و در نتیجه محب در گروه حزب الله قرار می‌گیرد.

حب و بغض برای خداوند از رابطه غیرت محب برای محبوب است که پسندم آنچه را جانان پسندد چون محب خودی ندارد تا حب و بغضی داشته باشد او از میان برداشته و خود را دیگر نمی‌بیند پس از این فانی شدن در محبوب به حقیقت ایمان دست می‌یابد.

از طرفی، محبوب با غیرت خود نسبت به محب، محبوب‌ترین آفریدگانش را برای امرش

یا همان مظهر اسم اعظم و حقیقت محمدیه بودنش برمی‌گزیند و برای نبوت اختصاصش می‌دهد:

و از طرف دیگر، محبوب‌ترین بنده برای خداوند کسی است که پیروی از نبی او کند چرا که نبی از اولیای محبوب خداوند است «أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَيَّ اللَّهُ الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ» (عطاردی، ۱۳۸۶، ۱۳: ۲۶۹):

البته خداوند بر اساس رحمانیتش، به همه آفریدگانش غیرت دارد و دستور به رجوع «انا لله و انا اليه راجعون» از نشانه‌های غیرت اوست؛ اما نسبت به برگزیدگان از جهت رحیمیت نیز غیور است: «اللَّهُمَّ مُحَمَّدًا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ... وَاجْعَلْ فِي الْمُصْطَفَيْنِ مَحَبَّتَهُ» (همان، ۱۳۸۶، ۱۷: ۲۸).

ظهور غیرت خداوند به دو گونه است: الف) در همه موجودات به گونه عام با امر تکوینی:

«الا الى الله تصير الامور» (شوری، ۵۳) یا «انا لله و انا اليه راجعون» (بقره، ۱۵۶) که دستور به رجوع عمومی است؛ ب) انسان به شکل خاص «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (فجر، ۲۷) است؛ این دستور رجوع از غیرت خداوند به موجودات و نیز غیرت آنها به صورت محبت تکوینی به خداوند سرچشمه می‌گیرد که در سخن یعسوب المؤمنین عليه السلام به این امر اشاره شده است {۲۹}:

### ج ۳) شوق و محبت مقدمه لقاء الهی

عبد برای لقاء الهی نیازمند وجود استعداد و قابلیت است که نشانگر آن محبت و شوق است، وقی که همان حب برانگیخته‌از دل است. ظرف شوق و محبت، دل و قلب است که در عرفان ساحت آن از ساحت نفس و روح متفاوت است. امام علی عليه السلام گاهی به طور مستقیم شوق لقاء را می‌طلبد: «وَ ارْزُقْنِي شَوْقًا إِلَىٰ لِقَائِكَ» (عطاردی، ۱۳۸۶، ۱۶: ۴۹۶)، و گاهی دلی می‌طلبد که شوقش آن را به خداوند نزدیک نماید: «إِلَهِي هَبْ لِي قَلْبًا يُدْنِيهِ مِنْكَ شَوْقُهُ» (همان، ۱۳۸۶، ۱۷: ۴۴).

یکی از بیانها از تصور چگونگی حصول این شوق چنین است: «حق مقید به اطلاق، یعنی نفس رحمانی با توجه به استعداد صور علمیه {اعیان ثابته موجود است}، بی‌آنکه خود

مقیّد شود، تقیّدات و تعیّنات خاصّه را با معیّت قیومیّه خود به منصّه ظهور می‌نشانند. این مسیر واحد که در امتداد امداد الهی برای حدوث و بقای موجودات امکانی است افزون بر آنکه نسبت معیّت قیومیّه حق با ممکنات را توجیه می‌کند، راه ارتباط بین خلق و حق و به تعبیری عبد و ربّ را نیز نشان می‌دهد؛ ارتباطی که موجب برافروخته شدن شعله شوق و بارور شدن نور معرفت و بالآخره تقرب و نزدیکی عبد به رب می‌شود» (جوادی آملی، ۱۳۷۲، ۴۱۸:۲).

پس از مقام شوق، محب از فرط حبّ عشق، اثری از خودبینی در او نماند و در نتیجه شوقش جز زیبایی از محبوب نمی‌بیند و سرپرستی خود را به او وامی‌گذارد پس در این صورت: «حُسْنٌ بِلَائِكَ عِنْدِي مَوْجُوداً وَ جَمِيعَ أَعْمَالِكَ عِنْدِي جَمِيلاً» (عطاردی، ۱۳۸۶، ۱۶:۳۷۲). هر چه آن خسرو کند شیرین بود و امتحانات الاهی جز زیبایی دیده نمی‌شوند. محبوب هر چه کند محب تسلیم است در عشق الهی (حقیقی) تنها محبوب اهمیت دارد و محب نادیده گرفته می‌شود. این نوع عشق «در کمال انبیا و اولیا که فانی در حق و باقی به حق اند متحقق می‌شود و دائمی و لایزال است» (رحیمیان، ۱۳۸۰، ۱۵۲).

## د) وصول به مقام ولایت

اگر سالک به لقاء محبوب حقیقی رسد، اثر ذات و صفات کمالی محبوب را در وجود خود می‌یابد و در این صورت، به مقام «ولایت» محقق می‌گردد. برای ولایت در فرهنگ لغات معانی قرب، تصرف، ربوبیت و... آمده است.<sup>۱</sup>

این ولایت اصل و اساس هر نبوت، رسالت و امامت است. نبوت ظاهر و باطنی دارد که باطنش را ولایت خوانند و ظاهرش را نبوت. ابن عربی ولایت را نبوت عامه می‌گوید که هر ولی و نبی به آن نائل می‌گردد: «فالولاية نبوة عامة و النبوة التي بها التشريع نبوة خاصة» (ابن عربی، بیتا، ۲: ۲۴).

حقیقت ولایت از مقام‌های کمالی خداوند است که از اسم «ولی» خداوند مشتق شده «فالله هو الولی» (شوری، ۹) و این همان، ولایت تکوینی حق تعالی بر دایره وجود است که همه آفریدگان را تحت سرپرستی دارد؛ بنابراین همیشگی است و هرگز جریان فیضش قطع

۱ ر. ک: المحيط فی اللغة، ج ۱۰: ۳۸۱؛ تهذیب اللغة، ج ۱۵: ۳۲۲؛ المحکم و المحيط الاظم، ج ۱۰: ۴۹۵.

نمی‌شود و این جاودانگیش تنها برای انسان نیست بلکه همه دایره وجود را در بردارد؛ پس این ولایت به اعتبار آنکه صفتی از صفات خداوند است مطلق است و چون آن را به انبیا و اولیا نسبت دهیم مقید می‌شود.

امام علی علیه السلام به ولایت خود اشاره می‌فرماید:

«أَنَا وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ وَاللَّهُ وَلِيَهُ» (عطاردی، ۱۳۸۶، ۵: ۷۳)؛ «إِنَّ بَوْلَايَتِي أَكْمَلَ اللَّهُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ دِينَهُمْ» (همان، ۱۳۸۶، ۱۴: ۴۸)؛ همچنین آن حضرت در اشاره به سریان همیشگی ولایت در جهان می‌فرمایند: «اللهم بلى لن تخلو الأرض من قائم لله بحجة لثلا تبطل حجج الله و بيناته» (همان، ۱۳۸۶، ۲۳: ۴۸).

برخی عارفان در حقیقت ولایت گفته‌اند: «بدانکه معنی ولایت نزدیکی و دوستیست و نزدیکی و دوستی که مقام قرب و محبت است یک مقامست و اگر چنانچه دو مقامند مقام محبت بعد از مقام قرب باشد که محبت بی‌قرب امکان ندارد از جهت آنکه مراد از قرب معرفت است پس معرفت هر که زیاده بود محبت او زیاده باشد» (نسفی، ۱۳۸۱: ۷۹). نسفی در بیان التزیل برای نبی دو رو، یکی به سمت خدا و یکی به سمت بندگان توصیف می‌کند که آن وجهه به سمت خداوند، واسطه در فیض بندگان است؛ این وجهه همان ولایت است و ولایت را به قرب و نزدیکی تعبیر می‌کند (همان، ۷۸).

نسفی نظر اهل معرفت شریعت را در باره نبی و ولی این گونه می‌گوید که آنها سراسر عالم را مالمال از نوری منبسط می‌بینند که این نور، نور خداوند است که با هزاران تجلی از هزاران دریچه تابیده «در هر صورتی که تجلی کرده است و از هر دریچه که بیرون تافته است به قدر استعداد آن دریچه بیرون تافته است و گرنه قرب او به جمله یکسان است و فیض او به جمله برابر می‌رسد اما بعضی را استعداد بیشتر است و بعضی را کمتر.» (همان، ۲۰۹).

«اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ وَلِيًّا» (عطاردی، ۱۳۸۶، ۱۷: ۱۱۳). این عبارت حضرت اشاره به فنای افعالی دارد که هیچ چیزی را به خداوند در ربوبیتش و جهانداریش شریک نگردانید. پس از توحید در ربوبیت در جهان خلقی خداوند، به توحید در الوهیت فراتر از ربوبیت حق و سپس توحید در ولایت خواهید رسید، خداوند کسانی که به توحید در ولایتش برسند را محبوب خود می‌کند.

## انواع ولایت

ولایت را به اعتباری به «خاصه» و «عامه» تقسیم می‌کنند که ولایت عامه شامل همه ایمان آورندگان: «الَّذِينَ آمَنُوا...» (بقره ۲۵۷) بلکه همه آفریدگان: «ورد ال...» (یونس ۳۰)، است اما ولایت خاصه از آن کسانی است که به بقای پس از فنا رسیده‌اند.

### الف) ولایت عامه

در تفسیر تسنیم آمده است که در قرآن هر جا نعمت بدون قرینه و اشاره آمده باشد مقصود همان ولایت است (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ۱: ۵۳۳).

خداوند ولی و عهده‌دار هر نعمتی است که به بندگان می‌رسد. برخی از نعمت‌ها ظاهری، باطنی، مادی و برخی نیز معنویست. حضرت علی علیه السلام به این ولایت عامه و مطلقه خداوند است اشاره فرموده است:

«اللَّهُمَّ فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ» (عطاردی، ۱۳۸۶، ۱۷: ۳۰)؛ «يَا سَيِّدَ السَّادَاتِ وَمَوْلَى الْمَوَالِي إِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ شَيْءٍ» (همان، ۱۳۸۶، ۱۷: ۴۰).

البته این ولایت عامه الهی که شامل همه آفریده‌ها می‌گردد، از طریق اولیاء خاص خداوند ظهور می‌یابد، کما اینکه ظهور ولایت خاصه الهی نیز از طریق همین اولیاست: «أَنَا النُّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيَّ خَلْقِهِ» (همان، ۱۳۸۶، ۱۳: ۳۶)

«ولایت تکوینی که در آن، رابطه ولی و مولی علیه، رابطه علت و معلول است (همانند رابطه نفس و اعمال آن)؛ یعنی همان گونه که اگر نفس اراده کند، دیدن، شنیدن، سخن گفتن و... تحقق می‌یابد، با اعمال ولایت تکوینی ولی، مولی علیه تحقق می‌یابد و تخلف در آن راه ندارد. سرش آن است که تخلف معلول از علت، ممکن نیست و اساساً هر علتی ولی معلول خویش است» (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ۳: ۱۷).

### ب) ولایت خاصه

اگر بنده از توجه و تعلق به کثرات برهد به وجهه الهی خود که همان «عین ثابت» در مفهوم عرفانی است، بار می‌یابد و حق را مستقیماً به قدر سعه وجودی این وجهه شهود می‌نماید.

«فالولایة الخاصة عبارة عن فناء العبد في الحق . و الولی هو الفاني فيه (أي في الحق) ، الباقي به . و ليس المراد بالفناء هنا انعدام عين العبد مطلقا ، بل المراد منه فناء الجهة البشرية في الجهة الربانية ، إذ لكل عبد جهة في الحضرة الإلهية ، هي المشار إليها بقوله «وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مَوْلَاهَا» (آملی، ۱۳۶۸، ۳۹۴). پس فنا به معنای نابودی بنده نیست بلکه فناى تامّ تعینات وانیت اوست.

شاید مولا علی علیه السلام به همین وجهه الهی اشاره داشته باشند و نیز «مع كل شيء لا بمقارنة» (نهج البلاغه، خطبه ۱): و نیز «وَأَوْثَقُ سَبَبٍ أَخَذَتْ بِهِ سَبَبٌ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ» (عطاردی، ۱۳۸۶، ۱۴: ۳۵۳)، زیرا، این معیت و همراهی همان معیت قیدیه بدون واسطه حق است، چنانکه اعتصام و سبب بین بنده و خداوند سرّ وجودی و وابستگی خلق به خالق است، هر چه توجه و عنایت به دل و جان بیشتر شود به این سبب و ریسمان وابستگی محکم تر چنگ می‌زنی. برای ارتباط هر آفریده‌ای با خداوند دو وجه عام و خاص بیان شده که وجه عام سلسله پیوندهای علت و معلول است اما وجه خاص که حضرت علی علیه السلام در اینجا با عنوان سبب از آن تعبیر فرموده شاید همان وجه خاص باشد. « این همان طریقی است که أسباب و علل در آن مدخلیت ندارند و حق از باب احاطه قیومیه و اتحاد مطلق با مقید، أقرب از هر قریب است» (ابن ترکه، ۱۳۶۰، ۱۳۴).

نیز، آن حضرت با تعبیری دیگر از ارتباط مستقیم حق با تمام ذات سخن می‌گوید: «يَارَبِّ يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ مَالِكِ رِقِّي يَا مَنْ بِيَدِهِ نَاصِيَتِي» (عطاردی، ۱۳۸۶، ۱۶: ۴۷۳). «ناحیه» همان موی جلوی پیشانی است که گرفتگی آن، نشانه سلطه مستقیم است. و زمام همه مسائل بنده در دست قدرتمند و قدرت قاهر خداوند است. این بندگی همان آزادی و رستن از بندگی غیر است زیرا انسان با تحقق این بندگی در درونش تسلیم بنده‌پرور حقیقی می‌شود.

حاصل این ولایت، مظهریت برخی از اسماء الهی است. تما پیامبران، رسولان و اوصیاء آنها از این ولایت بهره‌مندند و از آن طریق در هستی .... تکوینی می‌نمایند.

### ج) ولایت خاص الخاص (حقیقت محمدیه)

گرچه، هر بنده با شهود عینی ثابت و وجهه الهی به ولایت خاصه الهی که مقامی بس

بلند است، و در دسترس همگان نیست و راه برای دست یافتن به این مقام نیز کم دشوار نیست؛ ... نمود وجهه تام الهی که همان وجهه الهی نبی اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آل طاهربینش و مقام ولایت خاص الخاص، فراتر از همه مقامات است؛ زیرا این وجهه ظهور تام ذات، صفات و اسماء الهی است. این مقام ویژه نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آل طاهربین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است و انبیاء مظهر ولایت مطلقه خداوندی و مظهر اسم الله اعظم اند و حضرت علی عَلِيٌّ که جامع همه اسم‌های الهی است و وجودش با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یکی است، در راس همه اولیاء قرار دارد. دایره این ولایت بسیار وسیع‌تر از ولایت خاصه است و مقصود در آن جامع‌تر و عمیق‌تر و راه رسیدن به مقصود از این طریق سریع‌ترین و معتدلترین است، زیرا اسم اعظم جامع و عمق همه اسماء است و ظهور ... و جمال در آن در نهایت اعتدال است. و قرب وجودی با اهل بیت موجب رسیدن به ولایت مطلقه الهی و ولایت خاص الخاص و هم سنخ شدن با اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است؛ زیرا آنان طاهرند پس برای قرب وجودی باید به طهارت ذاتی رسید تا با آن حضرات پیوند یافت.

امام علی عَلِيٌّ در شأن امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می‌فرماید:

«وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَصَّ لِنَفْسِهِ بَعْدَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ بَرِيَّتِهِ خَاصَّةً . . . . . وَوَلَّاهُمْ مَا شَاءَ مِنْ أَمْرِهِ جَعَلَهُمْ تَرَاجِمَ مَشِيَّتِهِ وَ أَلْسُنَ إِرَادَتِهِ عِبِيداً» (عطاردی، ۱۳۸۶، ۱۶: ۴۳۹). خداوند پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از بندگان خاصش برای خودش برخی را برگزید و آنها را ولی و سرپرست امرش (ملک و ملکوت) آنچه خواست، گردانید. این بندگان خاص گویا کننده مشیت خداوند هستند. «باید هر انسانی بداند که حقیقت ولایت کلیه در مقام اطلاق و مشیت، و بلکه فوق مقام اطلاق و مشیت واسطه در ظهور مراتب وجود است و حق تعالی از مشکات مقام ولایت ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ متجلی در مظاهر وجودی است، چون آنان مظاهر تام و بلکه صاحبان ولایت کلیه اند» (خواجوی، ۱۳۸۵، ۱۳).

## آثار ولایت خاص الخاص

اگر پیامبران، رسولان و اولیاء قبل از نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حاکی از ولایت خاصه بوده‌اند و به اندازه دایره وجودی خود دارای مقام خلافت و قدرت تصرف تکوینی بویژه در هدایت تکوینی انسانها داشته‌اند، اما آثار ولایت خاص الخاص فراتر از این است.

## الف) مقام خلافت و محبت الهی

چهارده نور مقدس یعنی نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امام علی عَلَيْهِ السَّلَام، فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام و یازده امام معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام، جایز مقام ولایت مطلقه در مقایسه با همه‌ی پیامبران، رسولان و اولیاء الهی، اند. پس امام علی عَلَيْهِ السَّلَام بعد از نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «حجت» خدا، خلیفه و صراط مستقیم الهی و باب و مخزن علم الهی، این بر اسرار خداوندی و امام همه موجودات است. انبیاء از شأن‌های باطنی ولایت مقیده خاصه مطلقه حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام است که خود آنها را وصف نموده و از فنای ذاتی حضرت که از آثار ولایت خاص الخاص است، حکایت می‌کند:

«أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ وَ أَنَا خَلِيفَتُهُ وَ أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ وَ أَنَا بَابُ اللَّهِ وَ أَنَا خَازِنُ عِلْمِ اللَّهِ وَ أَنَا الْمُؤْتَمَنُ عَلَى سِرِّ اللَّهِ وَ أَنَا إِمَامُ الْبَرِيَّةِ بَعْدَ خَيْرِ الْخَلِيقَةِ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ عَلَيْهِ السَّلَام» (عطاردی، ۱۳۸۶، ۱۴: ۸۱).

نیز آن حضرت از علوم غیبی‌ای که خداوند در اختیار او قرار داده به عنوان زمینه ساز آن مقام خلافت الهی خبر می‌دهد: «أیها الناس سلونی قبل ان تفقدونی، فلأنا بطریق السماء أعلم منی بطریق الارض» (همان، ۱۳۸۶، ۲۳: ۷۲). آنکس که به راه آسمان آگاه‌تر است تا به راه زمین، برای خلافت شایسته‌تر است چرا که چنین آگاهی‌ای با قدرت تکوینی بر تصرف در کائنات گره خورده است. در حقایق بسیطه، علم و قدرت و دیگر صفات به یک وجود موجودند.

به تصریح رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ولایت و سرپرستی حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام همان ولایت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خداوند است:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَال مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ فَكَانَتْ عَلَيَّ وَ لَأَيَّتِي وَ لَأَيَّةَ اللَّهِ وَ عَلَيَّ عِدَاؤِي عِدَاؤُةَ اللَّهِ» (همان، ۱۳۸۶، ۱۵: ۴۱۳).

## ب) تصرف تکوینی

از آثار ولایت خاصه مطلقه یا خاص الخاص تصرف در شأن‌های گوناگون وجود مخلوقات است که به امر خداوند در هستی، اعمال ولایت می‌کند. در بیانات امام علی عَلَيْهِ السَّلَام به این ولایت اشاره شده است. کسی که به مقام این ولایت می‌رسد در واقع جامع آثار قرب فرائض و نوافل، بدون قید، است. اثر انجام واجبات و مستحبات می‌تواند به آن حد برسد

که همه حجاب‌های بین مخلوق و خالق را برطرف نماید و فرد به فنای ذاتی نائل گردد که در این صورت وجود و جوارح عبد، در خدمت کامل خداوند قرار می‌گیرد و به عنوان ید رحمت، مغفرت و عفو خداوند ظهور می‌باید:

«أَنَا الْهَادِي وَ أَنَا الْمُهْتَدِي وَ أَنَا أَبُو الْبِتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ زَوْجُ الْأَرَامِلِ وَ أَنَا مُلْجَأُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَ مَأْمُنٌ كُلِّ خَائِفٍ وَ أَنَا قَائِدُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ أَنَا حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ وَ أَنَا عُرْوَةُ اللَّهِ الْوُثْقَى وَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَ لِسَانُهُ الصَّادِقُ وَ يَدُهُ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ ... أَنَا يَدُ اللَّهِ الْمُبْسُوطَةَ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةَ وَ أَنَا بَابُ حِطَّةٍ مَنْ عَرَفَنِي وَ عَرَفَ حَقِّي فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ لِأَنِّي وَصِيُّ نَبِيِّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى خَلْقِهِ لَا يُنْكِرُ هَذَا إِلَّا رَادُّ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ» (عطاردی، ۱۳۸۶، ۱۳: ۱۴۵).

برخی این نوع بیانات حضرت را این‌گونه تقسیم نموده‌اند: یعنی «من علم خدایم؛ من قلب خدایم که همه حقایق را در خود جای می‌دهد؛ من لسان‌الله‌ام که خداوند با او سخن می‌گوید و عین‌الله‌ام که خداوند با او می‌بیند و جنب‌الله و یدالله‌ام؛ یعنی خداوند در مقام فعل نه در مقام ذات هر کاری انجام می‌دهد با مجاری علمی و عملی انسان کامل صادر می‌کند» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ۳: ۴۰۷).

## ویژگی‌های ولایت تصرف تکوینی و ولایی

اگرچه معجزات پیامبران و کرامت‌های اولیای الهی، نمونه‌هایی از محمدیه و علویه است. تصرف ولایی در هستی و نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و آل طاهرش هم گاهی آن را ابراز نموده‌اند، اما مقام این چهارده نور برتر از همه است. امام علی عَلَيْهِ السَّلَام خود نمونه بارزی از ظهور ولایت الهی است که ولایتش پرتوی از ولایت الهیه رسول اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌باشد:

«وَاللَّهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ حَيْبَرٍ بِقُوَّةِ جَسَدِيَّةٍ وَ لَا بِحَرَكَةِ غَدَائِيَّةٍ لَكِنِّي أُيِّدْتُ بِقُوَّةِ مَلَكَوْتِيَّةٍ وَ نَفْسِ بِنُورِ رَبِّهَا مُضِيئَةٍ وَ أَنَا مِنْ أَحْمَدِ كَالضُّوءِ مِنَ الضُّوءِ» (عطاردی، ۱۳۸۶، ۱۴: ۴۵۵). البته این تصرفات از آثار ظهور ولایت مطلقه خداوندی و فنای در حق و بقای به اوست که ناشی از قرب فریاض و نوافل و فنای در وجهه یا نور ربوبیت خداوند و تحقق به آثار این دو قرب است. ویژگی‌های ولایت خاص الخاص عبارتند از:

(الف) جامعیت در جمال و جلال: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ رَغْبَتِي فِي مَسْأَلَتِي إِيَّاكَ رَغْبَةً أَوْلِيَاءِكَ فِي

مَسَائِلِهِمْ وَ اجْعَلْ رَهْبَتِي اِيَّاكَ فِي اسْتِجَارَتِي مِنْ عَذَابِكَ رَهْبَةً اَوْلِيَاءِكَ» (همان، ۱۳۸۶، ۱۶، ۵۰:۱). رغبت و رَهَبَتِ وَلِيَّ خِدا تنها به خدا و از خداست. این دو صفت متضاد هم هستند. رغبت شوق و میل، و رهبت ترس است. در اولیای خداوند یعنی محبوبانش این دو، تنها از اوست یعنی اولیای الهی، خداوند را با چشم جامع جلال و جمال می‌نگرند و میان آنها تمایز و تفاوتی نمی‌بینند: «هُوَ الَّذِي اشْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ عَلٰی اَعْدَائِهِ فِي سَعَةِ رَحْمَتِهِ وَ اتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِاَوْلِيَاءِهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ» (همان، ۱۳۸۶، ۱۵: ۳۵۹).

ب) جامعیت در واگذاری امور دنیا و آخرت به خداوند: «اِلٰهِي كَيْفَ اَيَسُّ مِنْ حُسْنِ نَظْرِكَ لِي بَعْدَ مَمَاتِي وَ اَنْتَ لَمْ تُؤَلِّني اِلَّا الْجَمِيْلَ فِي حَيَاتِي، اِلٰهِي تَوَلَّ مِنْ اَمْرِي مَا اَنْتَ اَهْلُهُ» (همان، ۱۳۸۶، ۴۲: ۱۷). این بیانات حضرت که: «خدا یا در دنیا بخ جز زیبایی زندگی ام را تدبیر نمودی، پس چگونه مرا در آخرت از لطف خاصیت محروم می‌نمایی» از ... آن حضرت به نهایت مقام رضوا تفویض و سلیم به گونه جامع خبر می‌دهد. نیز عبارت: «وَ اِلَيْكَ يَرْجِعُ الْاَمْرُ كُلُّهُ عَلَانِيَتُهُ وَ سِرُّهُ» (همان، ۱۳۸۶، ۱۷: ۷۵). از این جامعیت حکایت می‌کند. دیدن اینکه خداوند محل رجوع همه هستی و آفرینش، اعم از ظاهر و باطن، و ... و جمال است، جز ار معدن توحید، ابراز نمی‌شود.

### پ) وساطت

گرچه موجودات همه مظاهر اسماء الهی و محل ولایت آنهاست، که از کانون وجودی همه پیامبران، رسولان و اولیاء در طول تاریخ ظهور یافته، اما همه این مظاهر به نوبه خود محل ولایت و ظهور اسم جامع و اعظم الهی از کانال وجودی خلافت محمدیه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ولایت علویه است. این بدین معناست که پیدایش، بقا و تکامل موجودات، به‌ویژه آدمی، وابسته به این ولایت محمدی و علوی است. در سخن حضرت علی عَلِيٌّ آمده که با ولایت و پناهدردن به عصمت اهل ولایتش، دین و طاعت پذیرفته می‌شود زیرا ولایتمداران خداوند هم در هدایت تکوینی و هم در هدایت تشریحی و هم در نگهدارندگی مخلوقات از لغزش‌ها و ... مظهر اسم اعظم خداوند هستند:

«اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى وَ لَا يَقْبَلُ دِيْنًا اِلَّا بِوَلَايَةِ مَنْ اَمَرَ بِوَلَايَتِهِ وَ لَا تَنْتَظِمُ اَسْبَابُ طَاعَتِهِ اِلَّا بِالْتَّمَسْكِ بِعِصْمِهِ وَ عِصْمِ اَهْلِ وِلَايَتِهِ» (همان، ۱۳۸۶، ۱۶: ۴۳۹).

برخی عارفان نیز به همین مظهر بودن دنیا برای ولایت اسم جامع اشاره کرده است: «فموجودات العالم مظاهر الأسماء و محلّ ولايتها، و محالّ ولاية الأسماء محلّ ولاية ذلك الاسم الجامع، فالعالم محلّ ولاية ذلك الاسم الجامع، و محلّ ولاية ذلك الاسم محلّ ولاية مظهره و هو الحقيقة الانسانية. فالعالم محلّ ولاية الحقيقة الإنسانية و مظهرها.» (قمشه‌ای، ۱۳۷۸، ۸۵).

برای ولایت آثار دیگری نیز چون: تصرف در قیامت کبری آفاق و انفسی، قیامت آنی، معاد و... بیان شده است که در جای خود باید بحث نمود.

## نتیجه‌گیری

هنگام تحریک نیروهای متفاوت ظاهری و باطنی انسان، قدرتی او را نگه می‌دارد که همان «تقوا» است؛ این قدرت باید هر آن تجدید قوا شود تا توان ترقی سالک را به مراتب فرازین وجود و «قرب»ش به هستی حقیقی را فراهم سازد.

این قرب دارای درجات متفاوت است و به میزان توجه دل و پایداری و تقوای سالک، قرب نیز شدت می‌یابد. قرب آفریدگان به خداوند با خلع لباس انانیت ممکن می‌شود زیرا بنده تا از دشمنان برون و درون، تمام تعلقات دنیوی، نفس و دشمن دیرین (شیطان) نرهد او را در این منزل بار ندهند. پس از قرب مقام «محبت» ظاهر می‌شود. محب در وادی محبت، رنگ محبوب را به خود می‌گیرد تا آنجا که دیگر خود رنگی نداشته باشد و تنها رنگ خدایی که زیباترین است جلوه نمایی کند. با شدت این محبت سلطان «عشق» حاکمیت می‌یابد، عشقی که تمام زنگارهای کثرت را فانی می‌سازد. در این صورت، محب «ولایت» و سرپرستی خود را به طور کامل به محبوب و حقیقت مطلق وامی‌گذارد. البته محبوب که خود «شاکر» بلکه «شکور» است، به پاس این خضوع بنده خویش اجازه تصرف و «ولایت» در کائنات را به این محب واگذار می‌کند، بلکه این محبوب است که از کانال وجودی این عبد آزاد از همه تعینات، ربوبیت درهستی را عملی می‌سازد.

# کتاب نامه

- \* قرآن
- \* نهج البلاغه
۱. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، (۱۳۶۷)، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، تحقیق محمود محمد طناحی، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۲. ابن ترکه، صائن الدین علی بن محمد، (۱۳۶۰)، تمهید القواعد، حواشی محمدرضا قمشه‌ای و آقا میرزا محمود قمی، تصحیح و مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
۳. ابن عربی، محیی الدین، (بی‌تا)، الفتوحات المکیه، دار صادر.
۴. انصاری، خواجه عبدالله، (۱۳۸۷)، شرح منازل السائرین، ترجمه علی شیروانی، نشر آیت اشراق.
۵. آشتیانی، سیدجلال، (۱۳۷۸)، منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، بوستان کتاب.
۶. آملی، سید حیدر، (۱۳۶۸)، جامع الأسرار و منبع الأنوار، مقدمه هانری کربن، انتشارات علمی و فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
۷. جامی، عبدالرحمن، (بی‌تا)، اشعه اللمعات جامی بانضمام: سوانح غزالی و چند کتاب عرفانی دیگر، تصحیح حامد ربانی، گنجینه.
۸. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۱)، تسنیم تفسیر قرآن کریم، مرکز نشر اسراء (ج ۱ و ۲).
۹. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۵)، تسنیم تفسیر قرآن کریم، مرکز نشر اسراء (ج ۹).
۱۰. \_\_\_\_\_، (۱۳۷۸)، تفسیر موضوعی قرآن کریم، مرکز نشر اسراء.
۱۱. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۷)، عین نضاخ تحریر تمهید القواعد، مرکز نشر اسراء (ج ۳).
۱۲. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۸)، ادب فنای مقربان، مرکز نشر اسراء.
۱۳. خواجه‌جوی، محمد، (۱۳۸۵)، خاتم الاولیاء، انتشارات مولی.
۱۴. رحیمیان، سعید، (۱۳۸۰)، حب و مقام محبت در حکمت و عرفان اسلامی، نوید شیراز.
۱۵. ریاض، محمد، (۱۳۶۴)، احوال و آثار سید علی همدانی با شش رساله از وی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۱۶. طوسی، خواجه نصیر الدین محمد، (۱۳۰۶)، اوصاف الاشراف، تصحیح سید نصر الله تقوی، کتابخانه تهران.
۱۷. عطاردی، عزیزالله، (۱۳۸۶)، مسند الإمام علی علیه السلام، انتشارات عطار.
۱۸. فرحانی زاده، مجید؛ محمدیان، عباس، (۱۳۹۵)، «جلوه‌های غیرت در متون عرفانی ادب فارسی تا قرن هشتم»، عرفانیات در ادب فارسی، ش ۲۸، از ۲۶۵ تا ۸۸.

۱۹. قشیری، عبدالکریم بن هوازن، (۱۳۸۷)، رساله قشیریہ، ترجمہ ابوعلی حسن بن احمد عثمانی و تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، زوار.
۲۰. قمشہ‌ای، آقا محمد رضا، (۱۳۷۸)، مجموعہ آثار حکیم صہبا، تحقیق و تصحیح حامد ناجی اصفہانی و خلیل بہرامی قصر چمی، کانون پڑوہش.
۲۱. قمشہ‌ای، محمد رضا، (۱۳۹۴)، خلافت کبری شرح و متن: رسالہ فی الخلافہ الکبری، شرح علی زمانی قمشہ‌ای، آیت اشراق.
۲۲. کبری، نجم الدین، (۱۳۸۴)، الاصول العشرہ، ترجمہ عبدالغفور لازی اہتمام نجیب مایل ہروی، نشر مولی.
۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، الکافی، مصحح غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، دارالکتب الإسلامیہ.
۲۴. گوہرین، سید صادق، (۱۳۸۲)، شرح اصطلاحات تصوف، زوار.
۲۵. لاهیجی، شمس الدین محمد، (۱۳۸۷)، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تصحیح محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، زوار.
۲۶. میانجی ہمدانی، ابو المعالی عبداللہ بن محمد (عین القضاء)، (۱۳۸۹)، تمہیدات، مقدمہ عقیف عسیران، انتشارت منوچہری.
۲۷. نوربخش، جواد، (۱۳۷۹)، فرہنگ نوربخش، یلدا قلم.
۲۸. نسفی، عزیز الدین، (۱۳۷۹)، مجموعہ رسائل مشہور بہ کتاب الانسان الکامل، پیش گفتار ہانری کربن، تصحیح ماریژان مولہ، ترجمہ مقدمہ سید ضیاء الدین دہشیری، انتشارات طہوری.
۲۹. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۱)، زبدہ الحقایق، تصحیح حق وردی ناصری، طہوری.